

MARVEL  
2

STOHL  
FERREYRA

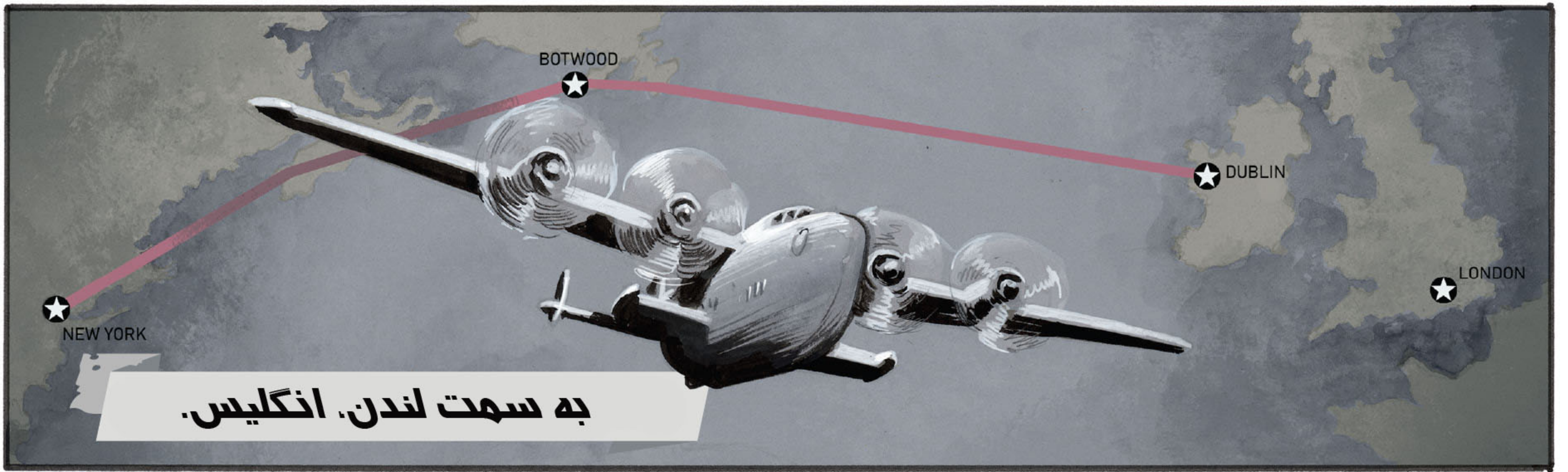
# SPIDER-MAN NOIR



دورنامه

dorname.ir

کاری از: کیوان داوود



به سمت لندن، انگلیس.



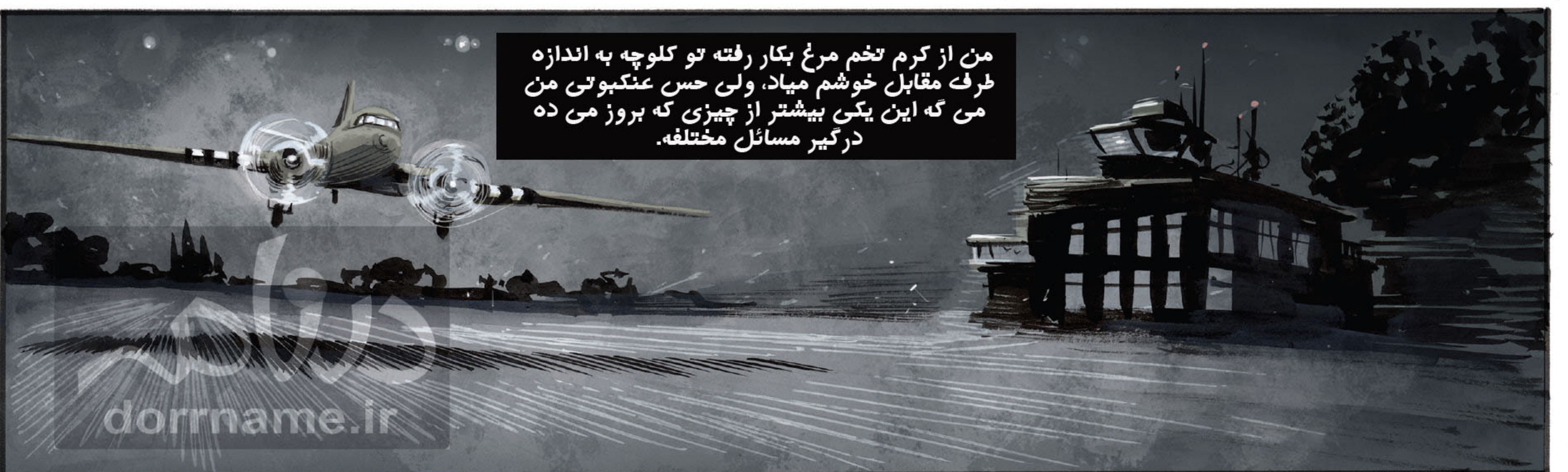
تمام زنان  
اسرار آمیز  
هستند و تمام  
مردان کار آگاه.  
عمو بن زمانی  
اینو به من  
گفت.



راز و رمزی که رو صندلی کنار  
من نشسته بود، بوی یکی از اون  
کلوچه های کوچولویی رو می ده که  
توش شکلات و کرم تخم مرغ ریخته  
شده و تو مغازه لیمونادفورش  
عرضه می شه.



چه کسی فکر شو  
می کرد که دردسر  
مثل شکر باشه؟



من از کرم تخم مرغ بکار رفته تو کلوچه به اندازه  
طرف مقابل خوشم میاد، ولی حس عنکبوتی من  
می که این یکی بیشتر از چیزی که بروز می ده  
درگیر مسائل مختلفه.

ما فکر کردیم  
شما رو اونجا از دست  
دادیم آقای پارکر.  
وقتی به نهار نرسیدید...

این پرواز  
نیست دکتر برگمن. این  
سواری با ترن هوایی بود. و  
دلیلش گردبادهای کونی  
آیلند بود.

کاسه های زیر  
صندلی ها به همین  
درد می خورند  
کار آگاه.

من از اینجا  
تا برلین شنا  
می کنم.

شاید لازم باشه،  
اگه نتونیم کسی رو پیدا  
کنیم که ما رو قاچاقی رد کنه.

پس چیزی که الان می دونیم  
اینه که کار آگاه خوب قصه ما از  
ارتفاع می ترسه.

عمق.

به سمتش  
سقوط کردید؟

مثل کبوتری  
مرده در قفسی فلزی.  
آماده برای تمرین هدفگیری  
نازی ها.

کاسه ها  
یادت نره.

اگه سعی هم  
کنم یادم نمی ره.

به دنیای بد  
و بزرگ خوش اومدی  
کبوتر. اینجا برای فراموشی  
چیزی کم نمیاری.

SAVOY



ساووی.  
بهترین در  
لندن.

چه کسی  
یه بی خانمان از  
بخش کونینز رو به  
همچین جایی  
راه می ده؟

فکر بد به  
خودت راه نده کیوتر.  
من رو تخت می خوابم...  
تو هم... آرزوی تخت رو  
داشته باش.

من رو زمین  
می خوابم. هر چی  
باشه ساووی برای سلیقه  
من زیادی سنگینه.

ام ای تی\*  
هزینه ها رو پرداخت  
می کنه. اونها از اینکه  
شما پرونده موزه دار مفقود  
شده رو به عهده گرفتید،  
خیلی خوشحالند،  
پیتر...



من هم  
همینطور.



آآ... من...  
ممنونم.



خودتو  
به زحمت  
ننداز کیوتر. من  
یه دختر بزرگم.  
می توئم بارمو خودم  
حمل کنم.

مخفف موزه هنر متروپولیتن نیویورک!



نگاش کن. من  
تا جایی که می تونستم اعمال  
نفوذ کردم تا اتاق نزدیک اتاق سفیر  
رو بگیرم و موفق شدم. اونم ما  
رو به مهمونی امشب سفار تخونه  
دعوت کرده.

فکر می کنی  
بتونه ما روبه برلین  
برسونه؟

فقط یه  
راه برای  
فهمش  
هست...



بهتره یه کم به خودمون برسیم.



به سائز من نمی خوره.



خیلی بامزه بود. حالا روتو برگردون.



سفیر خیلی به چیزهای آنتیک علاقه داره.

خودتو دست-کم بگیر. هنوز خیلی جوونی.



گوش کن عقل کل. اون یه موجود ترسناک نیست. قبلا با هم کار کردیم. اگه کمکی از دستت بر بیاد، کوتاهی نمی کنه.



فقط از من دور نشو و سعی کن خوش تیپ باشی.

پیام دریافت شد. باید هشدار بدم. من زیاد اهل مهمونی نیستم.

باید بگم هر لحظه ای که با تو سپری می شه یه مهمونیه آقای پارکر.



اینجا باید  
سفارتخونه باشه.

قطعاً جامعه  
مردان جوان  
مسیحی نیست.

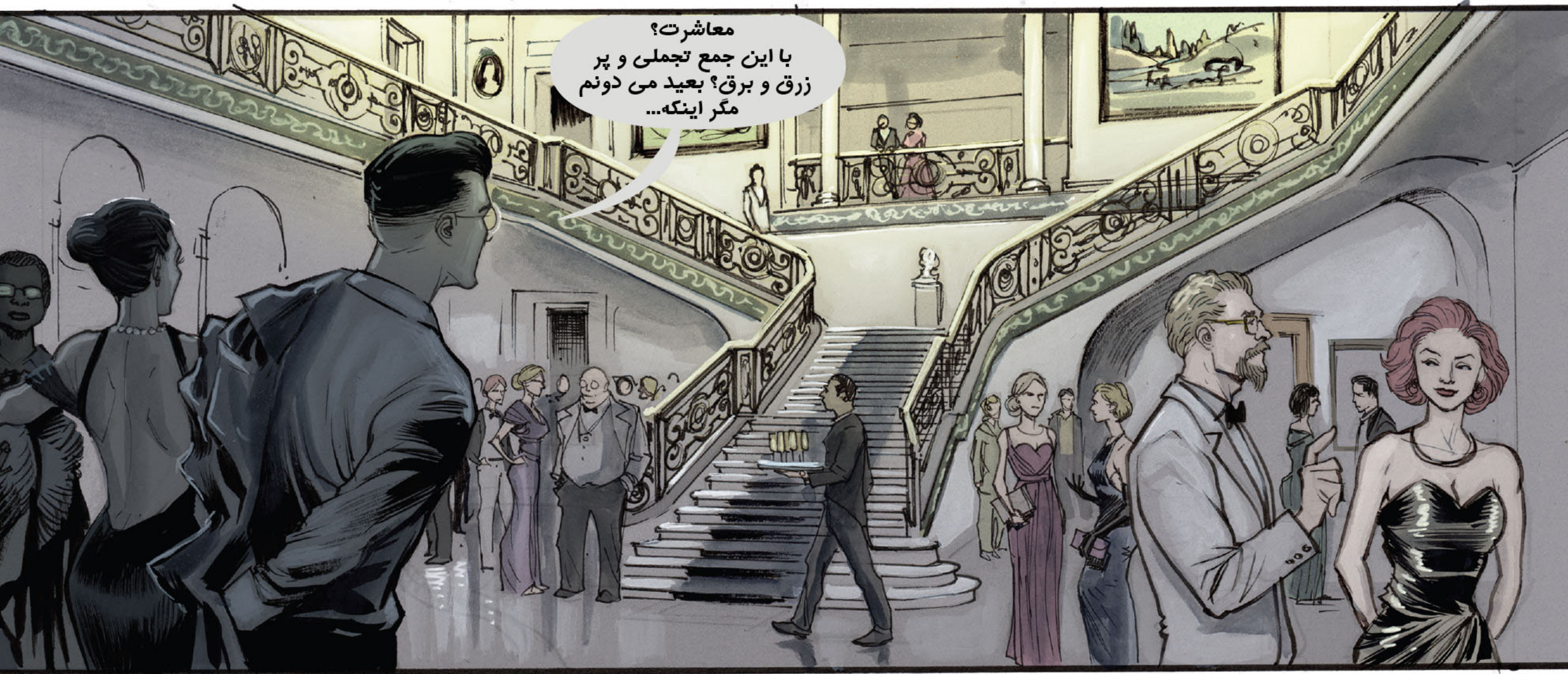
هدف رؤیت  
شد.



اه. یادم رفت یه  
کت جور کنم. حتی  
دربان ها هم بهتر از من  
لباس پوشیدند.

لبخند بزرگ  
کیوتر. یادت باشه  
که باید معاشرت  
کنیم.

از این  
طرف لطفاً.



معاشرت؟  
با این جمع تجملی و پر  
زرق و برق؟ بعید می دونم  
مگر اینکه...



اینطور نوشیدنی  
خوردن؟ فکر نکنم اگه  
کتش رو قرض بگیرم، کتتش  
هم بگزه.



کجا رفتی؟

هیچ جا.



سفیر کجاست؟

شاید یه گوشه ای  
داره با یکی خیلی مهمتر از ما صحبت  
می کنه.

پس از هم جدا می شیم.  
جاهای بیشتری رو پوشش  
می دیم. اگه پیداش کردی به  
سمتش نرو. به من خبر  
بده.



پیام دریافت  
شد کیوتر. اینجا  
یه نکته هست: ما  
تو مجلس تدفین  
نیستیم.



یه لبخند  
بزن...



خوبه، ولی نه  
اونطوری.



حالا؟

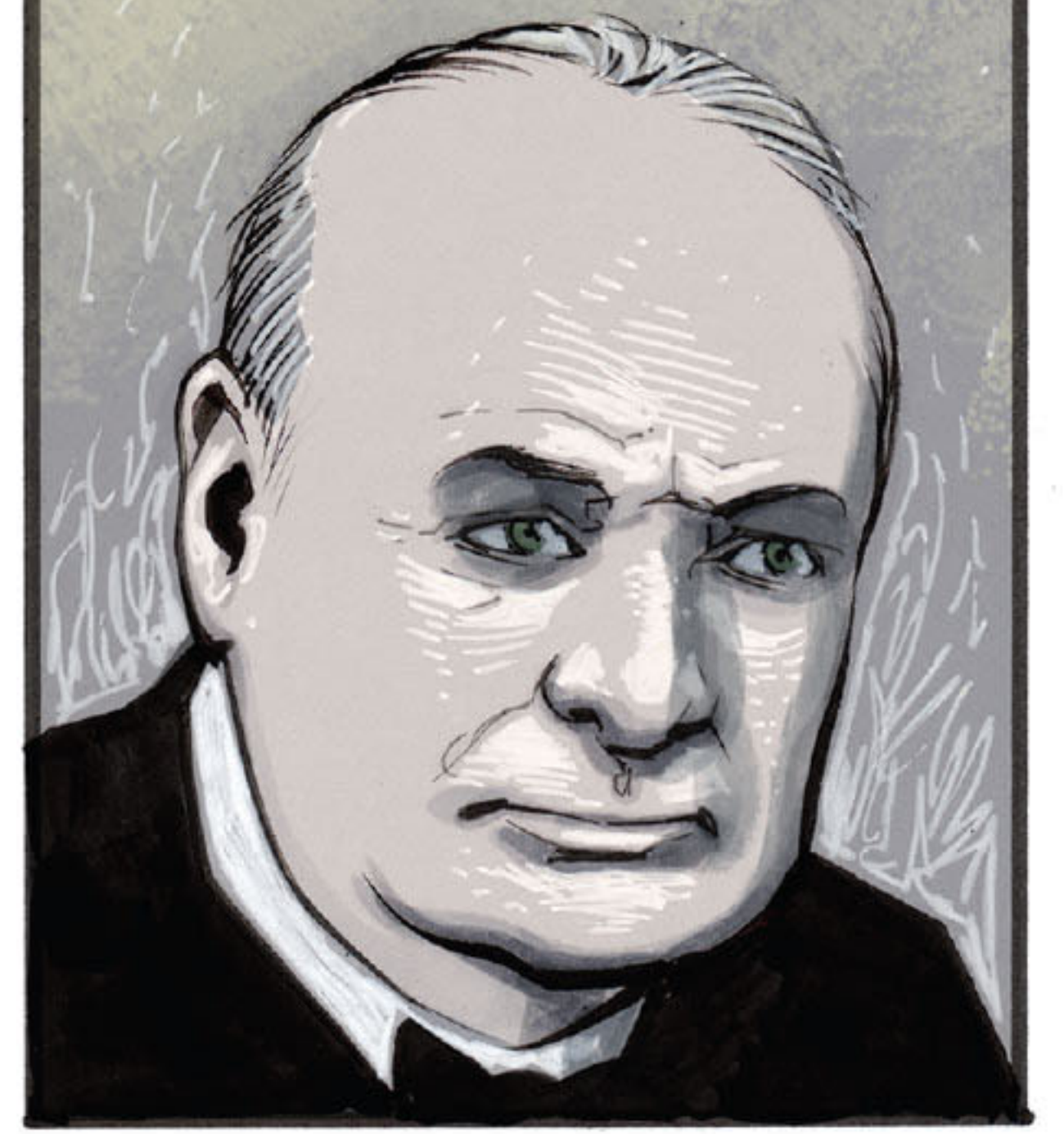
روند کارو  
می دونی. هیچکس  
حرکت نمی کنه تا  
اون سنگ رو ببینیم.



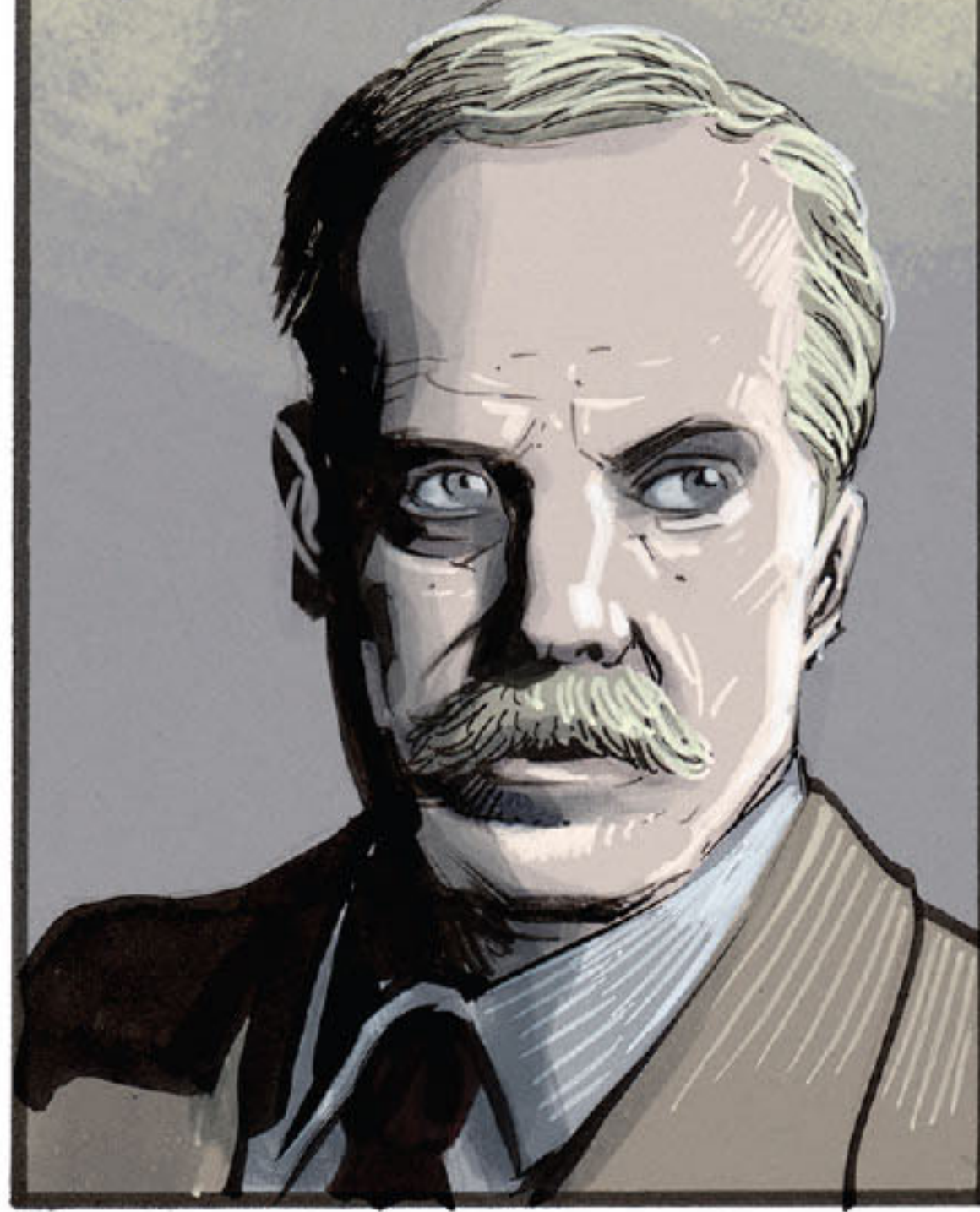
و بعد؟

بعد  
می دزدیمش.

...و به سیاستمدار  
انگلیسی که همه کاره...  
جنگ پیش روست.



...به فیزیکدان سوئیسی  
که انحصار بازار سیاه شکلات  
رو بدست داره...



...به دیپلمات روس که  
انحصار بازار سیاه خویار  
رو بدست داشت...



پرونده افیون خانه رو  
مطرح کردم تا در رو پیدا  
بشه... ولی فایده ای نداشت.



تنها چیزی که پیدا کردم  
ژنرال آمریکایی بود که  
انحصار عرضه جوراب های ابریشمی  
زنانه رو تو بازار سیاه داشت...

داشتم فکر می کردم که کل  
شب به بطالت گذشته، که هوما  
سر و کله اش پیدا شد.



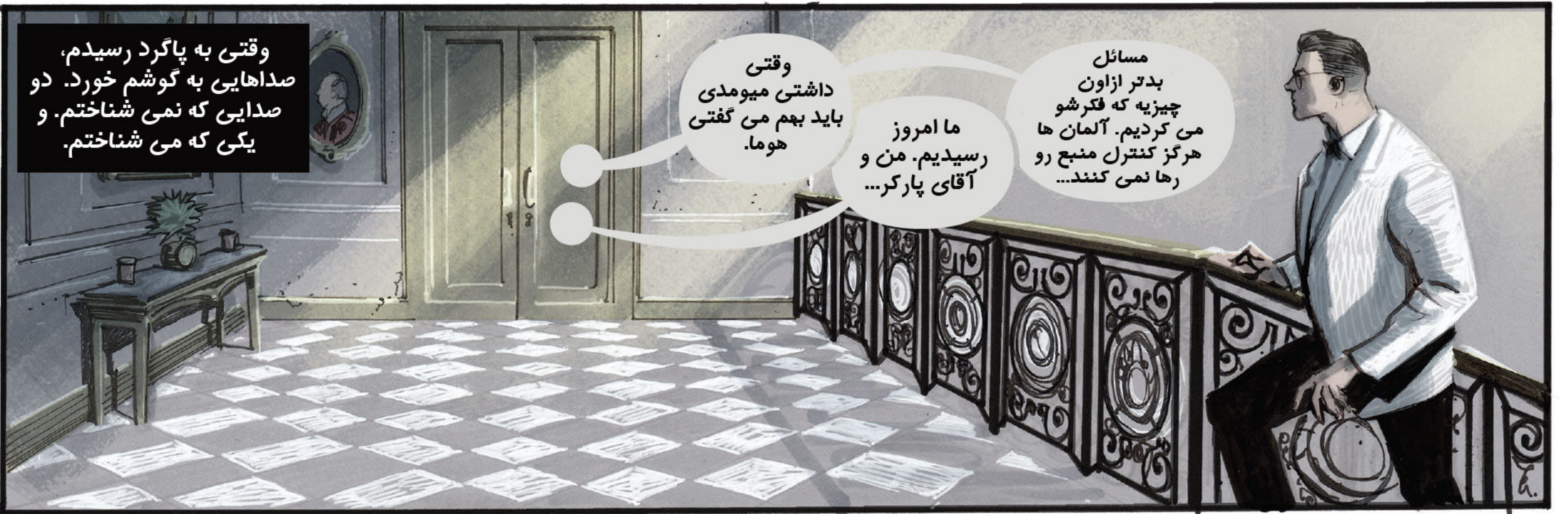
هاه؟

یه چیزی  
حسن عنکبوتی  
منو بکار انداخته  
بود، ولی من  
نمی دوستم  
چی.

به همین خاطر کاری رو کردم  
که رفیقم در همچین شرایطی  
ممکن بود انجام بده.



وقتی به پاگرد رسیدم،  
صداهایی به گوشم خورد. دو  
صدایی که نمی شناختم. و  
یکی که می شناختم.



وقتی  
داشتم میومدی  
باید بهم می گفتی  
هوما.

ما امروز  
رسیدیم. من و  
آقای پارکر...

مسائل  
بدتر از اون  
چیزی که فکر شو  
می کردیم. آلمان ها  
هرگز کنترل منبع رو  
رها نمی کنند...

حتی  
مطمئن نیستم  
که محافظم  
می تونه کمک  
کنه یا نه...







چه اتفاقی  
داره می افته؟!



اینجایی عزیزم.  
کجا غیبت زده  
بود؟

مسیر علم  
رو در پیش  
گرفتم.

عزیزم.

شما کلکسیونر  
هستید آقای پارکر؟

ما هم بصورت  
غیر جدی درگیر  
آنتیک هستیم.



پیتر راز و رمز  
جمع می کنه. اون  
یه کار آگاهه.

و شما  
اخیراً چی جمع  
می کنید دکتر  
برگمن؟

کار آگاه.

خرناس؟



جالبه که  
لهجه ندارید.

چقدر مشاهده گر هستید  
آقای پارکر.

هر دو شما در  
فاصله دوری از برزیل  
هستید... درسته؟



ما از برلین  
هم خیلی دور  
هستیم که باید  
بریم. اگه سفارتخانه  
بتونه کمک  
کنه...

متأسفانه رایش  
سوم عبور از مرز رو خیلی  
سخت کرده.

موضوع  
خیلی مهمه دکتر  
برگمن؟

شما  
بگید  
...



K  
R  
S  
R  
H  
H  
H



چی...

مراقب باش!



اونو بده به من!

امکان... نداره...



ازم دور شو! اوفه!



بدبخت بیچاره... چرا من باید...



کوزه مینگ نه!

هاه؟



پیترا!



هه. گرفتمش.



به امید دیدار گنده دماغا.

سرم.



باید اون سنگ رو بدست بیارم.

فکر می‌کرم  
وقت نگنم از  
جاذبه های شهر  
دیدن کنم...

کاخ باکینگهام  
چک.

THWIP

THWIP

WHOOSH

HONK KKKKK  
HONK K

تاکسی های  
لندن. چک.

برو پایین  
عوضی!

گاز بده!

اتوبوس های دو طبقه  
لندن. چک...

WHOOSH

GRUNTT

یه کم  
یواش تر  
رئیس!

HONK K



۹۹۹۹۹۹۹۹۹۹۹۹۹۹  
باجه تلفن لندن. چکه!



تا قبل از اینکه به سمت سیسیل حرکت کنیم یه چیزی رو فهمیده بودم... افراد هر دو سوی دریا توری دنبال این قطعه جواهر بودند که اصلا بهش نمی اومد سنگی عادی باشه...

ایکاش می دونستم  
چطور می تونم  
دوباره به دستش  
بیارم.

تنها سرنخمون  
از دست رفت.

با جیر جیر ک.

یه لحظه اون گنده  
بک تو باجه بود. لحظه بعد؟  
غیبش زد. رفته  
بود.

چطور می شه  
که یه سفیر کشتی  
شخصی داره که سیستم های  
دفاعی ارتشی با خاستگاه  
نامعلوم مراقبش  
هستند.

سازوکار  
ارتش رو که  
می دونی.

ما اون جواهر  
رو بدست میاریم پارکر.  
تقصیر تو نیست. بعضی  
وقت ها بد نیست  
چشماتو رو هم  
بذاری.

حالا داری  
دم خودتو دنبال  
می کنی؟ یه کشتی  
یه کشتیه.

یه چیزی بوداره.  
تو می تونی حس  
کنی سرعت این  
کشتی چقدره؟

احمق نشو  
کبوتر.

پس مثل  
یه امحق باهام رفتار  
نکن دکی.

می دونم که ممکنه بدونی  
دکتر. اون حرفه هایی که شما  
سه نفر تو کتابخونه می زدید، قبل از  
اینکه من وارد بشم.

باشه، کارو برات  
راحت تر می کنم. تو با  
سفیر و زنش کار می کنی.  
اگه همین کسانی باشند  
که وانمود می کنند.

اون هواپیما  
به مقصد لندن... این  
کشتی به مقصد  
سیسیل...

...حتی  
خلبانی که  
منتظر بود ما رو  
به برلین  
برسونه...



فکر کنم همشون باشند.

ولی اونها مثل من نیستند کبوتر.

نه نیستند. اونها فقط چگونگی این مسائل هستند. تو، تو متفاوتی. تو یه چیز لیز هستی. سر می خوری. تو دلیل هستی. و این چیزیه که من نفهمیدم... غیر از اینکه این ارتباطی با اون سنگ گند داره...

که گمش کردی.

به نظر میاد تو تنها چیز لیز این اطراف نیستی، دکی.

بخت که گفتم، سفیر یکی از حامیان هنره. اون اهل یه کشور سروتمندهو حامی مالی محلیه که ما در اونجا حفاری می کردیم و جیر جیر که رو اونجا پیدا کردیم. این جرم نیست. انساندوستیه.

نمی تونی بهم اعتماد کنی کبوتر؟ نمی بینی که من یکی از آدم خوبا هستم؟

نمک و نمک

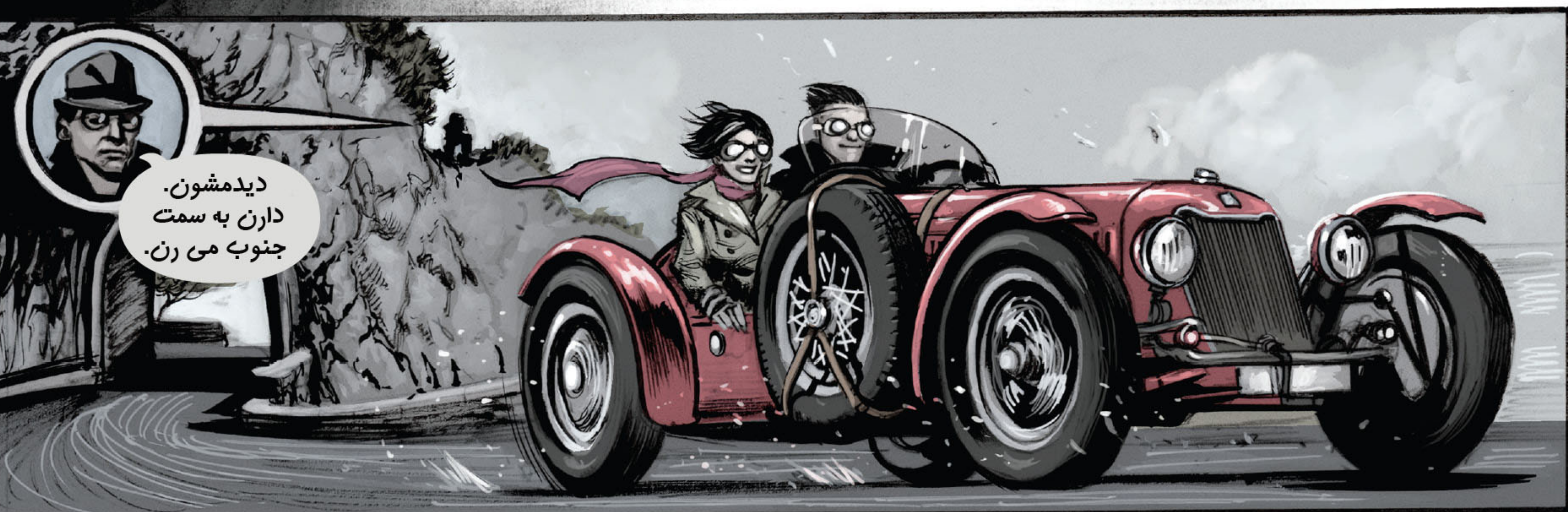


### جایی در سواحل سیسیل.

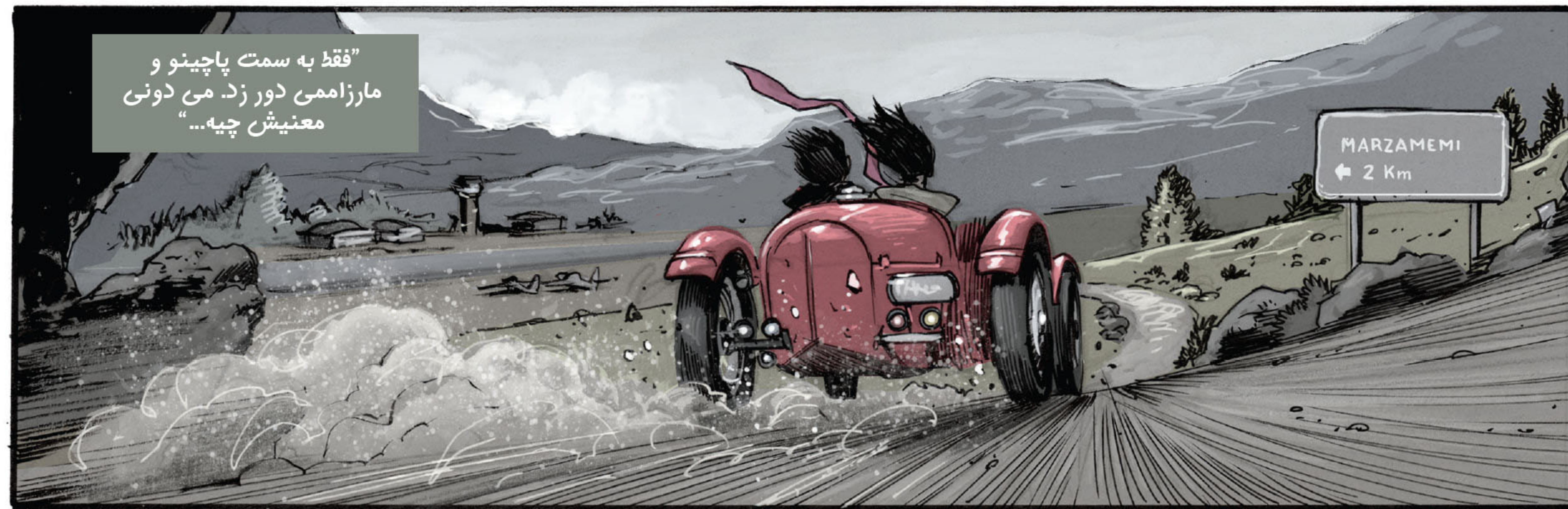
...ساعت ها تا وقت طلوع آفتاب فکر می کردم که جواب این سؤال رو می دونم یا نه.

ماشین ما اونه؟

بخت گفتم که، سفیر می خواد کمک کنه.



دیدمشون. دارن به سمت جنوب می رن.



"فقط به سمت پاچینو و مارزامی دور زد. می دونی معنیش چیه..."



دنبال خلبانی به اسم هری هستیم. اینوراست؟



کی می خواد بدونه؟ باید بریم برلین. نه. ممنونم.

می تو نیم پول بدیم. برای این کار کافی نیست.



سفیر و زنش سلام رسو نلندن.



آآه. بده بیاد. ببینید، اگه آدمای منو دیدید، رد کنید بیاد. علامت مخصوص. چی رو؟



صبر کن. اینجا... دلار. آمریکا، پیش می گیرم.



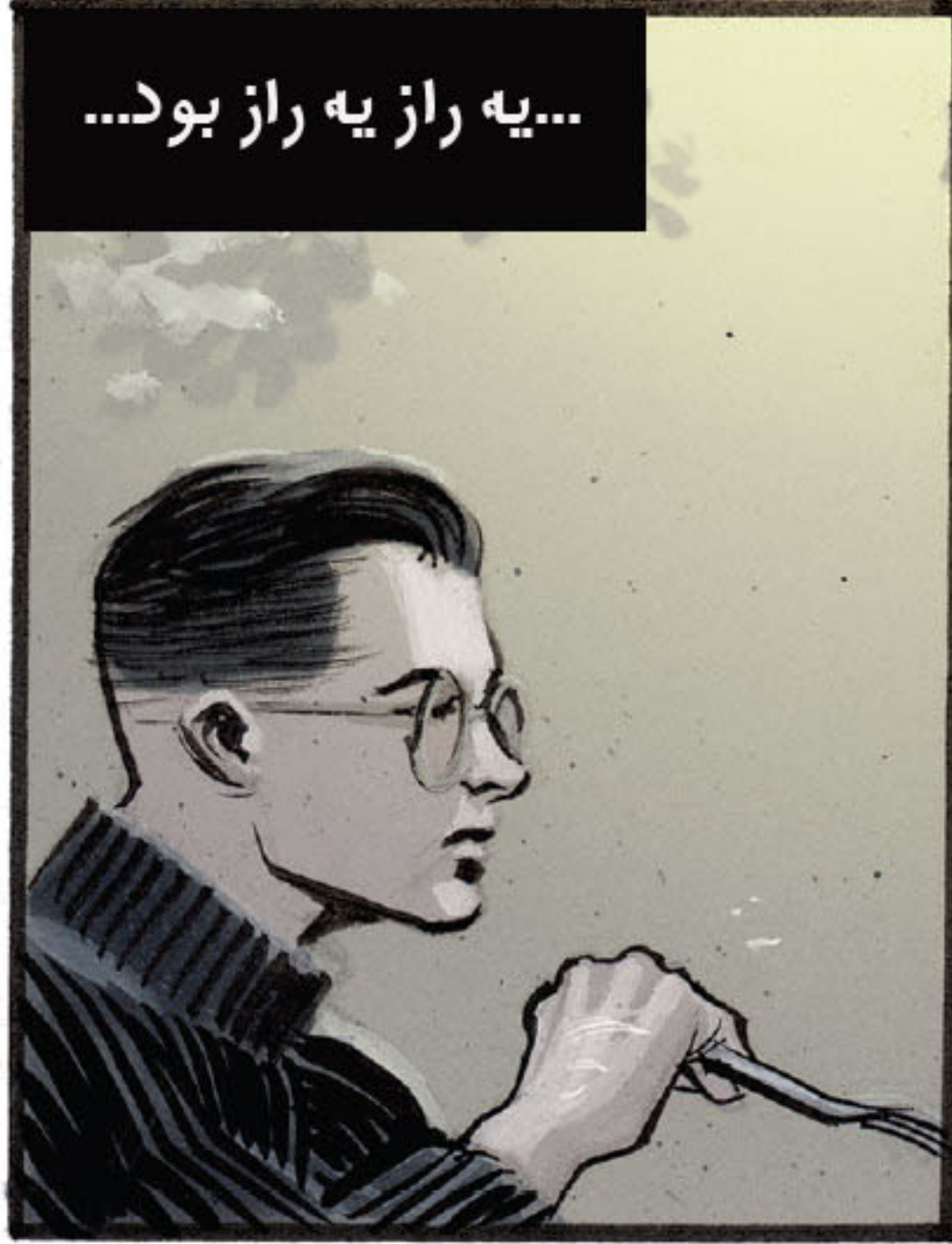
همین فکر می کردم. باشه پس. باشه.



اینجا سیسیله. اول شام، بعد پرواز. کی می پریم؟



تا قبل از وقت  
شام اینجا چیزهایی  
هستند که فهمیدم:



...یه راز به راز بود...



...حتی اگه ظاهرش مثل  
خانم ها بود...



...یا دو  
خانم...

چند ساعت بعد.

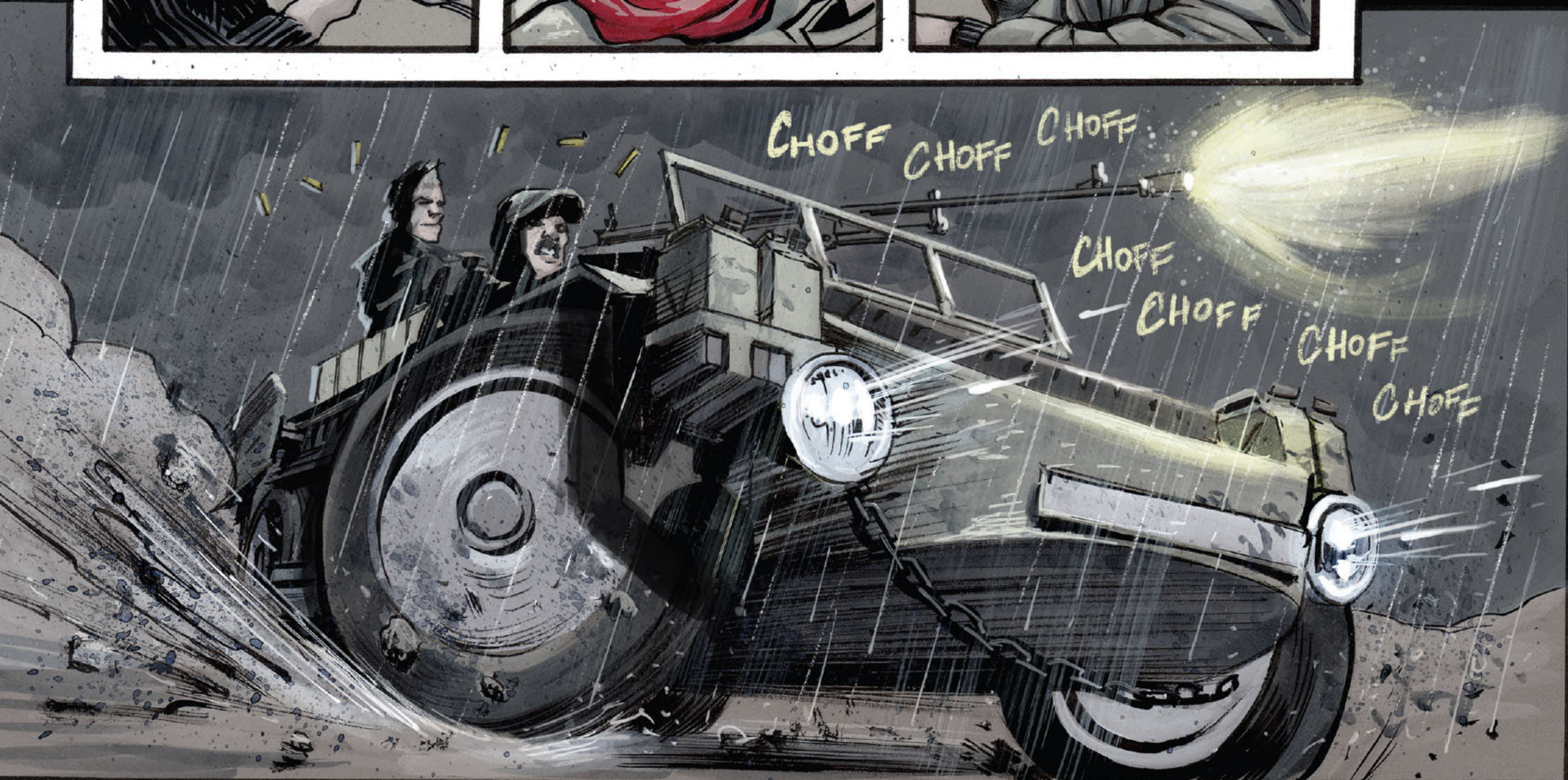


باید بهتون هشدار  
بدم. با این جریان ها...  
اون بالا اوضاع پر تلاطم  
خواهد بود.

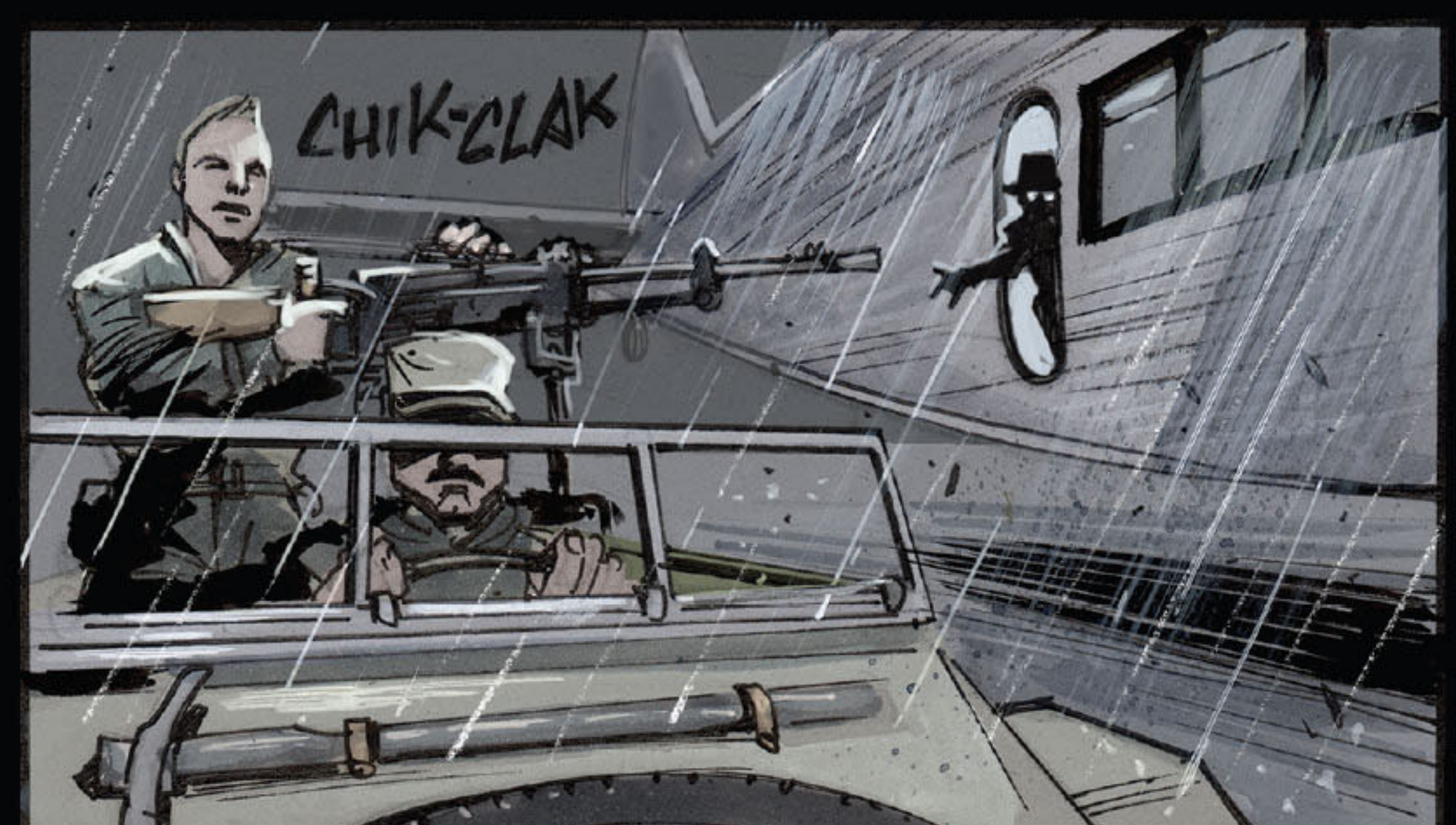
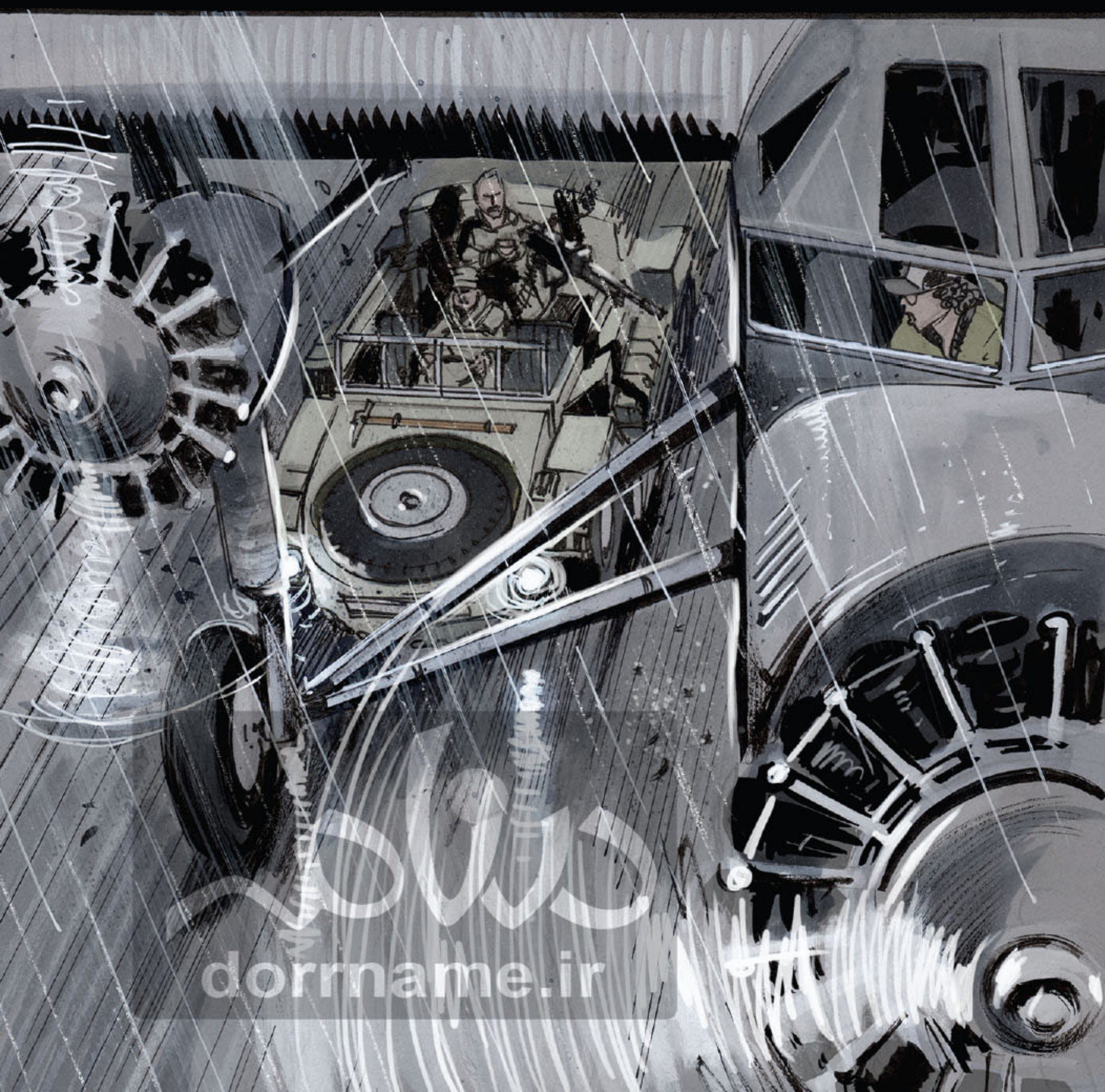
آآه =



این پایین  
هم اوضاع  
همچین آروم  
نیست.



محکم  
بشینیدا



قشنگ نبود،  
ولی به سر نخ بهم  
داد. به نفر نمى خواد ما  
زنده باشیم...



یا شاید فقط  
نمی خواستند ما  
برلین برسیم...





...و از ظاهر اوضاع  
اینطور برمیاد که  
برلین روزهای بهتری  
رو شاهد بوده.  
روزهای خیلی بهتر.

چطور تو این شهر  
بی دروپیکر می شه  
یه متخصص دوران بیزانین  
رو پیدا کرد؟

دوست موزه ای  
تو؟ رئیسست؟

دکتر هاینریش  
هل استرام. موزه زیاد  
از اینجا دور نیست...

باید بهت  
هشدار بدم. من  
از موزه زیاد  
سررشته ندارم...

آره؟ من  
هم از آدم بودن  
زیاد سررشته  
ندارم.

## موزه نیوس. میوزیم آیلند. برلین

رسیدیم.  
موزه نیوس. موزه  
هاینریش. هنوز کلید  
شب کاریش پیشمه.

جالبه. حتماً رایش سوم علاقه  
خاصی به ستون ها داره.

هر چیزی  
رو که می بینی  
باور نکن. فکر کنم  
کل شهر تو یه  
سراشیبی قرار  
داره...

...نه  
بخاطر اینکه  
چراغ های شهر  
خاموش  
هستند.

ورودی  
کارکنان از  
اون طرفه...

اینجا  
ازتون جدا  
می شم. مراقب  
در جلویی  
هستم.

زیاد طول  
نمی کشه.

باورم نمی شه  
سالم خودمونو تا  
اینجا رسوندیم...

نمی خواستم بهت دروغ  
بگم پیتر. تو سفار تخونه. فقط  
بخاطر این بود که... قسم خورده  
بودم... چیزی نگم.

به کی قول  
داده بودی؟ نازی ها؟  
ام ای تی؟ خواهرت؟

هاینریش.  
اون همه چیزو برات  
توضیح می ده...





...الکترو صدا بزنیڈا!

**ادامہ دارد!**

# قسمت #3





STOHL  
FERREYRA

# SPIDER-MAN NOIR



دورنام

dorname.ir

مرجع کمیک های فارسی